

## مضامین مشترک در دیوان حافظ و خزینة الامثال

دکتر سیدمحمد امیری<sup>۱</sup>

### چکیده

شعر حافظ دانش‌نامه‌ای از میراث هشت قرن ادب فارسی و عربی است. بخشی از این میراث، مضامین مشترکی است که یا به دلیل آشنایی حافظ با ادب عربی یا به دلیل توارد که در شعر امری طبیعی است در دیوان این شاعر به چشم می‌خورد. پژوهش حاضر به مقایسه مضامین مشترک دیوان حافظ و خزینة الامثال حسین‌شاه متخلص به "حقیقت" که در قرن سیزدهم هجری قمری تألیف شده پرداخته است. خزینة الامثال چنان‌که از اسمش پیداست گنجینه‌ای است از امثال سایر عربی که خود ترجمه منتخب مجمع الامثال میدانی است. در این جستار پس از تجزیه و تحلیل بیش از دوهزار مثل عربی مندرج در این کتاب تعدادی از نزدیک‌ترین مثل‌ها که به اتفاق می‌تواند راه‌گشای برخی مشکلات دیوان هم باشد انتخاب و به لحاظ مضمونی با اشعار حافظ مقایسه شد. نتایجی که از بررسی، مقایسه و تحلیل این دو اثر به دست آمده نشان می‌دهد که برخی از ابیات حافظ به نحو شگفت‌آوری با مثل‌های عربی همه مضمون و منطبق است. کلیدواژه‌ها: مضامین مشترک، مثل، امثال عرب، شعر فارسی، خزینة الامثال، شعر حافظ.

۱. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد.

تاریخ وصول: ۹۰/۱/۱۷

تاریخ پذیرش: ۹۰/۷/۱

## مقدمه

خزینة الامثال تألیف سیّد حسین شاه متخلص به حقیقت است. حسین شاه از نوادگان سیّد عبدالله مظلوم است که اصل آن‌ها بدخشانی بود اما به لاهور مهاجرت کردند و در آن‌جا ساکن شدند. حسین شاه در سال ۱۱۸۶ ه.ق متولد شد و در شهر چیناتین هندوستان به سال ۱۲۴۹ ه.ق درگذشت.

خزینة الامثال در سال ۱۲۱۵ ه.ق تألیف شده است. در این کتاب ضرب‌المثل‌های عربی و فارسی و هندی گردآوری شده است و احمد مجاهد آن را در ظاهری پاکیزه و منقح به چاپ رسانده است (رک. حسین شاه ۱۳۷۹: ۹). این کتاب در بر دارنده دوهزار و هفتصد مثل عربی است که امثال آن را شخصی به نام ابوالبرکات رکن‌الدین محمد مشهور به "مولوی تراب علی" از فضلالی زمان مؤلف به فارسی برگردانده است. مترجم بر اساس دو کتاب معروف و معتبر "منتهی الارب" و "صراح اللغة" ترجمه خود را سامان داده است. کتاب خزینة الامثال با دوهزار و هفتصد مثل ترجمه منتخب مجمع الامثال میدانی است. در مجمع الامثال میدانی مجموعاً چهارهزار و هفتصد و شصت و شش مثل آمده است و البته با احتساب امثال مولدین حدود پنج‌هزار و اندی مثل می‌شود (رک. حسین شاه، ۱۳۷۹: هشت).

## الف) بحث و بررسی

### الف - ۱) شعر حافظ و مضامین مشترک

شعر حافظ آیینة هشت قرن ادب فارسی و عربی است. بخشی از مضامین شعری حافظ به گواه پژوهش‌ها و مقالاتی که تا کنون نوشته شده است برگرفته و ملهم از ادب عربی است. هم‌چنان که او بر زبان و ادب عرب احاطة کاملی داشت و به تصریح در بی‌تی

زیبا این تسلط و احاطه را باز می‌نمایاند:

«اگرچه عرض هنرپیش یاربی ادبی است زبان خموش ولیکن دهان پر از عربی است»  
(حافظ ۱۳۸۲: ۱۷۷)

یافتن مضامین مشترک سخن حافظ با ادب عرب می‌تواند به کشف و بازگشایی بخشی از پیچیدگی‌های شعر حافظ کمک کند و در عین حال آینه‌ای باشد برای دیدن وجوه مشترک مضامین در دو فرهنگ عربی و فارسی که این نیز خود مقدمه‌ای می‌تواند باشد بر جست و جوی ریشه‌های مضامین که نیازمند زمان و مکان دیگری است. حافظ در شعر خویش از مثل‌های فارسی و دیگر زبان‌زدها استفاده‌های فراوان برده است. گاه نیز خود او مثل‌سازی کرده است و مصراع‌ی یا بیت‌ی از او زبان‌زد مردم شده است. از آن‌جا که تا کنون پژوهشی مستقل درباره بهره‌های مستقیم یا غیرمستقیم حافظ از مثل‌های عربی صورت نگرفته است، باید گفت که این جستار نیز در حکم مقدمه‌ای بر این موضوع است. موضوع این مقاله چنان‌که پیش‌تر گفته شد مقایسه و تحلیل تأثیرپذیری حافظ از امثال عرب و یافتن این تأثیرپذیری در این امثله است. علت انتخاب خزینة الامثال گلچین بودن این اثر است که نویسنده آن با عدم درج امثال نادر عربی که معمولاً مورد توجه شاعری هم‌چون حافظ نیز نبوده است، مجموعه‌ای مجمل اما کامل و گویا از ضرب‌المثل‌های ادوار پیش از حافظ فراهم آورده است.

هدف اصلی این پژوهش این است که ضمن بازنمایی تأثیرپذیری حافظ، برخی دشواری‌های موجود در درک بهتر شعر حافظ را نیز از پیش پای خوانندگان متخصص‌تر شعر بردارد و به مفتاحی جهت مشکل‌گشایی برخی ابیات بدل شود، با این پیش‌فرض که برخی از ابیات حافظ ملهم از امثال عربی است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا اصلاً حافظ از مضامین مثل‌های عربی الهام پذیرفته است یا خیر؟

تا کنون پژوهش‌گران بسیاری از علامه محمد قزوینی به این سو در این زمینه

قلم‌فرسایی نموده‌اند؛ کسانی هم چون احمد مهدوی دامغانی، بهاء‌الدین خرمشاهی، احمد مجاهد، عباس زریاب خویی، محمدامین ریاحی، هاشم جاوید و بسیاری دیگر هر یک به فراخور حال و مقام، بخشی از این تأثیرپذیری‌ها را گوشزد کرده‌اند. این پژوهش نیز هم خود را کاملاً مصروف این موضوع نموده است و بررسی بیش از دوهزار مثل سایر مندرج در خزینه‌الامثال را وجهه همت خود قرار داده است.

#### الف - ۲) مقایسه امثال عربی خزینه‌الامثال و شعر حافظ

در این بخش از مقاله با پرهیز از زیاده‌گویی و اطناب نمونه‌های یافته‌شده در شعر حافظ که در خزینه‌الامثال (گزیده مجمع‌الامثال میدانی) و به تبع آن در ادب عرب سابقه زیاد داشته، اجمالاً مطرح می‌شود و خوانندگان اهل فن را از آن‌جا که آگاه به مسائل تخصصی ادب فارسی و عربی فرض کرده‌ایم، گرفتار تحلیل‌های تکراری و ذکر بدیهیات نکرده‌ایم.

«رَافِهِيتهُ العَيْشِ فِي الأَمْنِ. فراخی عیش در امنیت است» (حسین‌شاه، ۱۳۷۹: ۹۵).

«مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم جرس فریاد می‌دارد که بر بند بلمحمل‌ها»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۱)

«رَضِينَا قِسْمَةَ الجُبَّارِ فِينَا. از تقسیم کردن جبّار در حق ما خشنود شدیم» (حسین‌شاه، ۱۳۷۹: ۹۵).

«رضا به داده بده وز جبین گره بگشای که بر من و تو در اختیار نگشاده است»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۴۵۱)

و:

«چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند گران‌دکی نه به وفق رضاست خرده‌مگیر»  
(همان: ۶۱۶)

مضامین مشترک در دیوان حافظ و خزینة الامثال • دکتر سیدمحمد امیری • صص ۲۷-۱۱ □ ۱۵

«رؤیة الحبيبِ جلاء العین. دیدن محبوب سر مه (روشنی) چشم است» (حسین شاه،

۱۳۷۹: ۹۶).

حافظ:

«روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست منت خاک درت بر بصری نیست که نیست»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۲۰۲)

و:

«به بوی مژده وصل تو تا سحر شب دوش به راه باد نهادم چراغ روشن چشم»  
(همان: ۷۷۷)

«رأی العلیلِ علیلاً. رأی بیمار بیمار است» (حسین شاه، ۱۳۷۹: ۹۱).

حافظ:

«کمال سرّ محبت ببین نه نقص گناه که هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۴۶۶)

«رُبَّ رَمِيَّةٍ مِنْ غَيْرِ رَامٍ. بسا انداختنی است از غیر اندازنده، گاه باشد که کودک نادان /

به غلط بر هدف زند تیری» (حسین شاه، ۱۳۷۱: ۹۲).

حافظ:

«قد خمیده ما سهلت نماید اما بر چشم دشمنان تیر از این کمان توان زد»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۳۹۲)

«الرِّزْقُ مَقْسُومٌ. روزی تقسیم کرده شده است» (حسین شاه، ۱۳۷۹: ۹۵).

«ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم با پادشه بگوی که روزی مقدر است»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۱۰۶)

«دعوة المظلوم مُجَابَةٌ. دعای مظلوم مقبول است» (حسین شاه، ۱۳۷۹: ۸۶).

«کی یافتی رقیب تو چندین مجال ظلم مظلومی ار شبی به در داور آمدی»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۳۱۲)

۱۶ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی - پژوهشی)، سال دوم، شماره ۱ (بی‌درپی ۵)، پاییز ۱۳۹۰

«الدُّنْيَا زُورٌ لَا يَحْصُلُ إِلَّا بِالزُّورِ. دُنْيَا دَرُوعٌ اسْتِ حَاصِلٌ نَمِي شُود مَگَر بَه دَرُوعِ»

(حسین‌شاه، ۱۳۷۹: ۸۶).

«جهان و کار جهان جمله هیچ بر هیچ است هزار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۶۹۵)

«حَلَاوَةُ الدُّنْيَا لِلْجُهْلَاءِ وَ مَرَارَتُهَا لِلْعُقَلَاءِ. شَبِيرِنِي دُنْيَا بَرَاي نَادَانَانِ اسْتِ وَ تَلْخِي دُنْيَا

بَرَاي عَاقِلَانِ» (حسین‌شاه، ۱۳۷۹: ۷۷).

حافظ:

«بِه عَجَبِ عِلْمِ تَنْوَانِ شَدَّ زِ اسْبَابِ طَرْبِ مَحْرُومِ بِيَا سَاقِي كِه جَاهِل رَا هَنِي تَر مِي رَسَد رُوزِي»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۱۰۰۶)

«أَجْهَلُ النَّاسِ مَنْ قَلَّ صَوَابُهُ وَ كَثُرَ إِعْجَابُهُ. نَادَانِ تَر مَرْدَمَانِ كَسِي اسْتِ كِه رَاسْتِي اُو كَم

بَاشَد وَ خُودبِينِي اُو بَسِيَارِ» (حسین‌شاه، ۱۳۷۹: ۱۱).

حافظ:

«نِيكِي نَامِي خُواهي اِي دَل، بَا بَدَانِ صَحْبَتِ مَدَارِ خُودپَسَنْدِي جَانِ مَن بَرَهَانِ نَادَانِي بُوَد»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۵۳۶)

و:

«مَگُو دِيگَر كِه حَافِظِ نَكْتَه‌دَانِ اسْتِ كِه مَا دِيديْمِ وَ مَحْكَمِ جَاهِلِي بُوَد»  
(همان، ۵۳۵)

«أَحْسَنُ الْأَشْيَاءِ كَلَامٌ صَحِيحٌ مِنْ لِسَانٍ فَصِيحٍ فِي وَجْهِ صَبِيحٍ. نِيكُوتَرِينِ چِيْزَهَا سَخْنِ

صَحِيحِ از زَبَانِ فَصِيحِ دَر رُويِ خُوبِ اسْتِ» (حسین‌شاه، ۱۳۷۹: ۱۲).

حافظ:

«لَفْظِي فَصِيحِ شَبِيرِينِ، قَدِي بَلَنْدِ چَابَكِ رُويِي لَطِيْفِ زَبِيَا، چَشْمِي خُوشِ كَشِيْدَه»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۹۵۲)

«آفَةُ الْمَرءِ خُلْفُ الْمَوْعُودِ. آفَتِ مَرْدِ خُلَافِ كَرْدَنِ وَعْدَه اسْتِ» (حسین‌شاه، ۱۳۷۹: ۷) و

مضامین مشترک در دیوان حافظ و خزینة الامثال • دکتر سیدمحمد امیری • صص ۲۷-۱۱ □ ۱۷

«آفَةُ الْمُرْوَةِ خُلْفُ الْمَوْعِدِ. آفت جوان مردی خلاف کردن وعده است» (رک. میدانی، ۱۳۴۰:

۴۰۳ و صاحب این سخن غوف کلبی است).

حافظ:

«خواهی که سخت و سست جهان بر تو بگذرد بگذر ز عهد سست و سخن‌های سخت خویش»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۶۸۱)

«الآنَ قَدْ نَدِمْتُ، و مَا يَنْفَعُ النَّدْمُ. اکنون که پشیمان شدم، و حال این که پشیمانی نفع

نمی‌دهد» (حسین شاه ۱۳۷۹: ۷).

حافظ:

«در نیل غم فتاد و سپهرش به طنز گفت  
الآنَ قَدْ نَدِمْتُ، و مَا يَنْفَعُ النَّدْمُ»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۷۲۰)

«أَعْرَضَ مِنْ سَرَابٍ. فریبنده‌تر از نمایش آب» (حسین شاه، ۱۳۷۹: ۳۴).

حافظ:

«دور است سر آب از این بادیه هشدار تا غول بیابان نفرید به سرابت»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۴۱)

«إِذَا حُمِلَ عَلَى الثَّوْرِ عِقْدُ الثُّرَيَّا، جُدِيرٌ بِنِطَاقِ الْجَوْزَاءِ السَّرَطَانُ. چون گره ثریا بر ثور

برداشته شود، سرطان به کمر بند جوزا لایق است» (حسین شاه، ۱۳۷۹: ۱۹).

حافظ:

«خورده‌ام تیر فلک باده بده تا سرمست عقده در بند کمر ترکش جوزا فکنم»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۷۹۶)

شبیهِ این مضمون از خطیب قزوینی:

«لَوْ لَمْ تَكُنْ نِيَّةُ الْجَوْزَاءِ خِدْمَتَهُ لَمَا رَأَيْتَ عَلَيْهَا عِقْدَ مُنْتَطِقِي»

اگر مقصود ستاره جوزا خدمت کردن آن مرد نبود، هر آینه او را کمر بسته نمی‌دید.

(رک. حافظ، ۱۳۷۹: ۵۱۸)

۱۸ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی - پژوهشی)، سال دوم، شماره ۱ (بی‌درپی ۵)، پاییز ۱۳۹۰

«فَمَا اعْتَلَّ نَسِيمُ الصَّبَا إِلَّا لِحَبِّ زَهْرِ الرَّبِّيِّ پس باد صبا بیمار نشد، مگر به سبب محبت شکوفه ربی. ربی بر وزن هدی نام موضعی. منتهی الارب» (حسین‌شاه، ۱۳۷۹: ۱۳۷).  
حافظ:

«چون صبا با تن بیمار و دل بی‌طاقت به هواداری آن سرو خرامان بروم»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۸۱۸)

«سِنَّةُ الْفِرَاقِ سِنَّةٌ وَ سِنَّةُ الْوِصَالِ سِنَّةٌ. خواب جدایی یک سال است و سال وصال یک خواب است» (حسین‌شاه، ۱۳۷۹: ۱۰۲).  
حافظ:

«آن دم که با تو باشم یکسال هست روزی و آن دم که بی تو باشم یک لحظه هست سالی»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۱۰۲۶)

و:

«ماه‌م این هفته برون رفت و به چشمم سالی است حال هجران، تو چه دانی که چه مشکل حالی است»  
(همان: ۱۸۹)

و شاعری دیگر گفته است:

«يَطْوُلُ الْيَوْمُ لَالِقَاكَ فِيهِ وَ حَوْلُ نَلْتَقَى فِيهِ قَصِيرٌ  
روزی که تو را ملاقات نکنم طولانی می‌شود و سالی که در آن دیدار می‌کنیم کوتاه است» (حافظ، ۱۳۷۹: ۶۵۶).

«دُنْيَاكَ كُلُّهَا وَقْتُكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ. دنیای تو همه آن وقت توست که تو در آن وقت هستی» (حسین‌شاه ۱۳۷۹: ۸۷).

حافظ:

«وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی حاصل از حیات ای جان این دم است تا دانی»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۱۰۴۳)



علی بن ابیطالب:

«مافات مَضَى وَ مَا سَيَأْتِيكَ فَأَيْنَ قُمْ فَاعْتَنِمِ الْفُرْصَةَ بَيْنَ الْعَدَمَيْنِ»  
آنچه از دست رفته است گذشته است و آنچه به زودی می آید در کجاست / پس برخیز  
و در میان دو عدم فرصت را غنیمت شمار.

حافظ:

«فرصت شمار صحبت کز این دو راه منزل چون بگذریم دیگر نتوان به هم رسیدن»  
(همان: ۸۸۹)

أَحْرُ مِنْ دَمْعِ الْمَقْلَاتِ. گرم تر از اشک پیه های درون چشم است. فرائدالادب: مقالات؛  
زنی که بچه هایش می میرند و بچه ای برایش باقی نمی ماند از این جهت اشکش همیشه  
جاری است و گفته اند: اشک اندوه گرم و اشک شادی سرد است (حسین شاه، ۱۳۷۹: ۱۱).

حافظ:

«سوز دل بین که ز بس آتش اشکم دل شمع دوش بر من ز سر مهر چو پروانه بسوخت»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۴۶)

«حروف القرآن سُيُوفٌ لِقَتْلِ الشَّيْطَانِ. حرف های قرآن شمشیرهایی است برای کشتن  
شیطان» (حسین شاه ۱۳۷۹: ۷۵).

«در قرآن مجید گفته شده است که هرگاه آهنگ قرآن کردید از شیطان رجیم به خداوند  
پناه ببرید: فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم (نحل / ۹۸).

و سعدی در این مضمون می گوید:

«دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند آدمی زاده نگه دار که مصحف ببرد»  
(سعدی، ۱۳۶۲: ۹۱۶)

حافظ:

«زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه شد دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۴۷۹-۴۸۰)

«آخر الدواء الكيُّ پسین علاج، داغ است» (حسین شاه ۱۳۷۹: ۶).

ابن منظور می‌نویسد: «کوی یکوی کیّاً و کیّه داغ نهادن بر پوست به آهن است. وسیله آن را مکواه گویند و در مثل است آخر الطب الكيُّ و جوهری گوید: «آخر الدواء الكيُّ (لسان العرب، ماده کوی)

دهخدا می‌نویسد: «مراد آن که وسائل صعب را آنگاه به کار برند که چاره‌های سهل بی‌اثر ماند» (دهخدا، ۱۳۶۳: ۱۹).

این مثل در زبان فارسی بسیار مورد توجه بوده و شاعران آن را به صورت کامل یا به نقل مضمون در شعر خویش گنجانده‌اند:

انوری:

«گر کنم خیره ار نه خود سوزم      گفته‌اند آخر الدواء الكيُّ»  
(انوری، ۱۳۴۰: ۷۴۸)

خاقانی:

«زان که داغ آهنین آخر دواي دردهاست      ز آتشین آه من آهن داغ شد بر پای من»  
(خاقانی، ۱۳۵۷: ۳۲۲)

ظهیر:

«داغ حسرت نهاده‌ام بر دل      گفته‌اند آخر الدواء الكيُّ»  
(دهخدا، ۱۳۶۳: ۱۳۵)

کمال‌الدین اسماعیل:

«چو دید قهر تو زین پس معالجت نکند      چنین زدند مثل آخر الدواء الكيُّ»  
(کمال‌الدین اسماعیل، ۱۳۴۸: ۵۱۴)

سنایی:

«هر کجا داغ بایدت فرمود      چون که مرهم نهی ندارد سود»  
(سنایی، ۱۳۸۲: ۳۵)

مضامین مشترک در دیوان حافظ و خزینة الامثال • دکتر سیدمحمد امیری • صص ۲۷-۱۱ □ ۲۱

«حال الجریضُ دونَ القَریضِ. غصه نزدیک شعر حائل شد [غصه مانع شعرگفتن شده است]» (حسین شاه ۱۳۷۹: ۷۳).

حافظ:

«کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد یک نکته از این معنی گفتیم و همین باشد» (حافظ، ۱۳۸۲: ۴۰۷)

شبیبه: انها النشیدُ علی المَسرّه. جز این نیست که شعر بر خوشی است.

«طایفه بنی سلامان، شنفری را اسیر کرد. می خواستند او را بکشند. به او گفتند: آواز بخوان. گفت: ترانه خواندن دل خوش می خواهد. به روایت صاحب اغانی ج ۲۲ ذیل اخبار عبید بن ابرص، اما در دیوان وی دیده نمی شود و در مجمع الامثال هم مصراع به غیر از عبید بن ابرص منسوب است» (حافظ، ۱۳۷۹: ۲۵۹).

«تَفَالُ بِالْخَيْرِ تَنْلُهُ به نیکی فال بگیر، او را بیابی» (حسین شاه، ۱۳۷۹: ۶۴).

نظیر:

تفألوا بالخير تجدوه: فال نیکو زیند تا نیکی تان پیش آید. نظیر: زبان آید زبان آید.

نظامی:

«ز بهبود زن فال کان سود توست که بهبود تو اصل بهبود توست» (نظامی، ۱۳۷۷: ۳۳۰)

«فال نیکو بزین به هر کاری: تفألوا بالخير تجدوه»

(دهخدا، ۱۳۶۳: ۱۰۲)

حافظ:

«رخ تو در نظر آمد مراد خواهم یافت چرا که حال نکو در قفای فال نکوست» (حافظ، ۱۳۸۲: ۱۶۴)

و باز هم:

۲۲ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی - پژوهشی)، سال دوم، شماره ۱ (بی‌درپی ۵)، پاییز ۱۳۹۰

«از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش زده‌ام فالی و فریادرسی می‌آید»  
(همان، ۲۶۰)

«إِذَا مَلَكَ الْإِرْذَالُ هَلَكَ الْأَفْضِلُ. چون دونان مالک [مسلط] شوند، فاضلان هلاک

شوند» (حسین‌شاه، ۱۳۷۹: ۲۱).

حافظ:

«فلک به مردم نادان دهد زمام مراد تو اهل فضلی و دانش همین گناخت بس»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۶۴۳)

و:

«دفتر دانش ما جمله بشوید به می که فلک دیدم و در قصد دل دانا بود»  
(همان: ۵۰۴)

و:

«آسمان کشتی ارباب هنر می شکند تکیه آن به که بر این بحر معلق نکنیم»  
(همان: ۴۶۶)

مضامین بالا بی شباهت به این مورد نیست که گفته‌اند:

«أَرِطِي فَإِنَّ خَيْرَكَ فِي الرَّطِيطِ. احمق باش پس البته بهتری تو در حماقت است. این  
مثل در حق شخصی گویند که در حماقت بخت‌مند و با روزی بود و در وقت تغافل محروم  
و بی نصیب» (حسین‌شاه، ۱۳۷۹: ۲۲).

«تَأْمُرْنِي بِالْإِسْتِقَامَةِ وَأَنْتَ تَتَحَوَّجِينِ. مرا به راستی حکم می‌کنی و حال آن‌که تو کج  
می‌شوی» (همان: ۶۰).

حافظ:

«واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۴۹۵)

«الْخَيْرُ فِي مَا وَقَعَ. خیر در چیزی است که واقع شده» (حسین‌شاه، ۱۳۷۹: ۸۳).

حافظ:

«در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۱۹۶)

«الدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلِهِ. ره نما بر نیکی مانند کننده نیکی هاست» (حسین شاه، ۱۳۷۹:

.۸۵)

حافظ:

«دلا دلالت خیرت کنم به راه نجات مکن به فسق مباحات و زهد هم مفروش»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۶۶۴)

«أَشْهَى مِنْ قُبَلَةِ الْعَدَارِ. خواهان تر از بوسه رخسار» (حسین شاه، ۱۳۷۹: ۲۹).

حافظ:

«آن تلخ ووش که صوفی ام الخبائشش خواند آشهی لنا و أحلی من قُبَلَةِ الْعَدَارِ»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۱۳)

«إِغْلِقِ الْأَبْوَابَ أَيُّهَا الْبُؤَابُ. ای دربان درها را بند کن» (حسین شاه ۱۳۷۹: ۳۴).

حافظ:

«حضور خلوت انس است و دوستان جمعند و ان یکاد بخوانید و در فراز کنید»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۵۹۲)

بعضی از شارحان فراز را در این بیت از اضداد دانسته‌اند و دو معنا برای فراز کردن

۱. بستن ۲. گشودن آورده‌اند. شاید این مثل تأییدی باشد بر معنای اول.

«أَنَا الْغَرِيقُ فَمَا خَوْفِي مِنَ الْبَلَلِ. من غریقم پس ترس من از تری‌ها نیست» (حسین شاه،

.۴۱: ۱۳۷۹)

حافظ:

«یک دم غریق بحر خدا شو گمان مبر کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۱۰۶۹)

۲۴ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی - پژوهشی)، سال دوم، شماره ۱ (بی‌درپی ۵)، پاییز ۱۳۹۰

«السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ أُمَّهِ، وَالشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بَطْنِ أُمَّهِ. نیک بخت در شکم مادر خود نیک است، بدبخت در شکم مادر خود بدبخت است» (حسین‌شاه ۱۳۷۹: ۱۰۰).

حافظ:

«کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت یارب از مادر گیتی به چه طالع زادم»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۷۳۰)

«الْمَدَارَةُ تُخْرِجُ الْحَيَّةَ مِنْ حُجْرِهَا. نرمی کردن مار را از سوراخش بیرون می‌آورد»  
(حسین‌شاه، ۱۳۷۹: ۱۷۹).

حافظ:

«به خلق و لطف توان کرد صید اهل نظر به بند و دام نگیرند مرغ دانا را»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۱۱)

«الْمَأْمُورُ مَعْدُورٌ. حکم کرده شده معذور است» (حسین‌شاه، ۱۳۷۹: ۱۷۶).

حافظ:

«من نخواهم کرد ترک لعل یار و جام می زاهدان معذور داریدم که اینم مذهب است»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۸۳)

«مَا تَوَالَّدُ الْأَسْبَابُ إِلَّا بِمُبَاشَرَةِ الْأَسْبَابِ» (حسین‌شاه، ۱۳۷۹: ۱۷۴).

حافظ:

«تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۱۰۵۷)

«هَلْ يَحْسُنُ الْعَفْوُ إِلَّا عِنْدَ الذَّنْبِ. عفو خوب نمی‌شود مگر وقت گناه» (حسین‌شاه، ۱۳۷۹: ۲۰۴).

حافظ:

«سهو و خطای بنده گرش اعتبار نیست معنی عفو و رحمت آمرزگار چیست؟»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۱۸۰)

مضامین مشترک در دیوان حافظ و خزینة الامثال • دکتر سیدمحمد امیری • صص ۲۷-۱۱ □ ۲۵

«المُستَشَارُ مُؤْتَمَنٌ. مصلحت کرده شده اعتماد کرده شده است» (حسین‌شاه، ۱۳۷۹:

۱۸۰).

حافظ:

«مشورت با عقل کردم، گفت: حافظ می بنوش ساقیای می ده به قول مستشار مؤتمن»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۸۸۴)

«نَقَعُ بَابِ الْأَخْلَاءِ نَقَعٌ لِلْعَيْنِ كَكُحْلِ الضِّيَاءِ. غبار در دوستان برای چشم نفع است مانند

سرمه‌ی روشنی» (حسین‌شاه، ۱۳۷۹: ۱۹۸).

حافظ:

«چو کحل بینش ما خاک آستان شماست کجا رویم بفرما از این جناب کجا»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۴)

و:

«یاد باد آن که سر کوی توام منزل بود دیده راروشنی از خاک درت حاصل بود»  
(همان: ۵۱۳)

و:

«روشن از پرتوی رویت نظری نیست که نیست منت خاک درت بر بصری نیست که نیست»  
(همان: ۲۰۲)

و:

«گر دهد دستم کشم در دیده همچون توتیا خاک راهی کان مشرف گردد از اقدام دوست»  
(همان: ۱۷۳)

و:

«كحل الجواهری به من آرای نسیم صبح زان خاک نیکبخت که شد رهگذار دوست»  
(همان: ۱۶۹)

«و انما لكل امرئ نوى و جز این نیست که برای هر مرد چیزی است که نیت کرد»

(حسین‌شاه، ۱۳۷۹: ۱۹۹).

حافظ:

«مژده دادند که بر ما گذری خواهی کرد نیت خیر مگردان که مبارک فالی است»  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۱۸۹)

### نتیجه

ارتباط بین‌الذهانی در خصوص کلیات مسائل حیات انسان نظیر سعادت، عشق، مرگ، عالم برین، خداشناسی و سایر جنبه‌های زندگی، عامل خلق امثال در زبان ملت‌ها می‌شود. شاعران و سخنوران فارسی‌زبان با توجه به امثال سائره در زبان عربی و فارسی چه به صورت آگاهانه و تعمدی و چه به صورت ناخودآگاه این مضامین را در شعر خود درج کرده‌اند. حافظ که امتهات کتب علمی روزگار خود را خوانده و از بلاغت عرب به نیکی آگاهی داشته در درج مضامین دلنشین ادب فارسی و عربی اهتمام زیادی ورزیده است. مجمع الامثال میدانی از کتاب‌هایی است که بی‌گمان مورد نظر حافظ و شاعران بزرگ فارسی‌زبان بوده است. در این تحقیق گزیدهٔ مجمع الامثال (خزینة الامثال) با شعر حافظ مطابقت شد و پس از بررسی و تحلیل مثل‌های عربی و تطبیق آن‌ها با مضامین شعر حافظ نتایج زیر به دست آمد:

۱. حافظ به دلیل احاطه بر زبان و ادب عرب متأثر از امثال و حکم عربی است.
۲. برخی ابیات حافظ به نحو شگفت‌آوری با مثل‌های عربی هم‌مضمون منطبق است.
۳. برخی از مضامین مشترک که در این مقاله رصد و تحلیل شد، می‌تواند راهگشای پاره‌ای از مشکلات دیوان حافظ باشد.
۴. خزینة الامثال گنجینه‌ای از فرهنگ آداب و رسوم و مثل و حکمت است که می‌توان رد پای تک‌تک مثل‌های آن را در دیگر متون نظم و نثر فارسی مشاهده کرد.



\* یادداشت: این مقاله بر اساس طرح پژوهشی مصوب دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد تدوین شده است.

## منابع

۱. قرآن کریم، (۱۳۶۷)، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، قم: الهادی.
۲. انوری، اوحدالدین علی بن محمد، (۱۳۴۰). دیوان انوری. به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳. حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد، (۱۳۷۹). دیوان حافظ لسان‌الغیب (نسخه فریدون میرزای تیموری). به اهتمام احمد مجاهد. تهران: دانشگاه تهران.
۴. حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد، (۱۳۸۲). شاخ نبات حافظ. به کوشش محمدرضا برزگر خالقی. تهران: زوار.
۵. حسین‌شاه (حقیقت)، (۱۳۷۹). خزینة الامثال (ترجمه منتخب الامثال). به اهتمام احمد مجاهد. تهران: دانشگاه تهران.
۶. خاقانی، افضل‌الدین بدیل، (۱۳۵۷). دیوان خاقانی شروانی. به تصحیح ضیاء‌الدین سجادی. تهران: زوار.
۷. دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۶۳). امثال و حکم. تهران: امیرکبیر.
۸. سعدی، مصلح‌الدین، (۱۳۶۲). کلیات سعدی. به اهتمام محمدعلی فروغی. تهران: امیرکبیر.
۹. سنایی غزنوی، مجدود بن آدم، (۱۳۸۲). حدیقة الحقیقة. با تصحیح و مقدمه مریم حسینی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۰. صدیقیان، مهین‌دخت، (۱۳۶۶). فرهنگ واژه‌نمای حافظ. تهران: امیرکبیر.
۱۱. کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی، ابوالفضل، (۱۳۴۸). دیوان. به اهتمام حسین بحر‌العلمی. تهران: کتابفروشی دهخدا.
۱۲. نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف، (۱۳۷۴). کلیات. ج ۱ و ۲. تصحیح وحید دستگردی، به اهتمام پرویز بابایی. تهران: راد.